



«الزام» و «اختیار» در فقه از منظر تربیت

خدیجه رفیعی (نویسنده مسئول)*

علیرضا یزدانی**

چکیده

در مسئله تربیت مربی روش‌های گوناگونی در کتب تربیتی آمده از جمله این روش‌ها الزام و اختیار است؛ حتی این سؤال پیش می‌آید که آیا مربی می‌تواند از روش الزام و اختیار استفاده کند. در فقه که بخش عملی شریعت است، مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای شرعی مستخرج از قرآن و با تحلیل از روایات است، واجبات و محرمات دو بخش اساسی و کلیدی احکام فقهی هستند که به دلیل متکی بودن آن‌ها به مصالح و مفساد قطعی و تأثیرگذاری آن‌ها در زندگی مورد تأکید شارع بوده و نسبت به سهل‌انگاری و کم‌توجهی راضی نیست. استفاده از الزام و اختیار برای رشد و پرورش شاید در ابتدا امری ممنوع به نظر رسد یا اکثریت معتقد باشند که نباید افراد را وادار به پذیرفتن احکام الهی کرد. در دستورات الهی جایی فرد را به الزام انجام و یا ترک فعلی دستور می‌دهد و در جایی فرد را مختار به انجام یا ترک فعل می‌گذارد. برخی معتقدند نباید این آموزه‌های تربیتی همراه با اکراه و اجبار باشد و اختیار و آزادی مربی حفظ شود بعضی نیز بر این باورند که به احکام، الزام ویژه باید داشت و در انجام معروف و ترک محرم، نباید کوتاهی داشت که با توجه به موقعیت و شرایط جسمی و روحی از الزام و اختیار در کنار هم می‌توان استفاده کرد و نحوه اجرای آن به اختیار و مصلحت سرپرست یا مربی است که دارای محدوده و قلمرویی است تا با به‌کارگیری این الزام و اختیار حکمت و مصلحت نهفته در قوانین و دستورات الهی احساس شود.

کلیدواژه‌ها: الزام، اختیار، اکراه، تربیت، فقه.

* دانش‌پژوه کارشناسی ارشد اصول و فقه اسلامی جامعه المصطفیٰ العالمیه نمایندگی خراسان/

rafiei4420@gmail.com

** دانش‌پژوه کارشناسی ارشد جامعه المصطفیٰ العالمیه نمایندگی خراسان



مقدمه

در مسئله تربیت متربی، روش‌های گوناگونی در کتب تربیتی آمده است؛ از جمله این روش‌ها الزام و اختیار است. حتی این سؤال پیش می‌آید که آیا مربی می‌تواند از روش الزام و اختیار استفاده کند؟ آیا مجوزی از طرف شارع وجود دارد؟ آیا برای این الزام و اختیار محدوده‌ای را مشخص کرده اند، استفاده از الزام و اختیار برای رشد و پرورش شاید در ابتدا امری ممنوع به نظر رسد یا اکثریت معتقد باشند که نباید افراد را وادار به پذیرفتن احکام الهی کرد. چنان که مفاد برخی آیات دلالت بر منع روش الزام و اجبار دارد که آیه «لا إكراه فی الدین» و آیات مشابه آن گواه عدم الزام از نظر قرآن است و در مقابل بعضی برای اثبات استفاده از الزام به آیاتی مثل آیه وقایه استدلال می‌کنند: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم: ۶)؛ خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ است حفظ کنید. که با استفاده از فعل امر «قوا» دلالت بر یک تکلیف وجوبی و الزامی دارد که مکلفان موظف‌اند:

اولاً دستوره‌های الهی و مبتلا به دین را آموزش دهند؛

ثانیاً این آموزش و تربیت آموزه‌های اعتقادی به گونه‌ای باشد که آن را باور کنند و به آن التزام عملی داشته باشند. به عبارت دیگر به هر طریق ولو به الزام و اجبار امتثال کنند. همچنین آیه ائتمار می‌فرماید: «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآوَهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَاتَّمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَرِّضْ لَهُ الْآخِرَى» (طلاق: ۶)؛ پس اگر فرزند شما را شیر می‌دهند، مزد آنان را بدهید، و در میان خود به نیکی مشورت کنید، و اگر یکدیگر را به سختی انداختید، پس زن دیگری او را شیر دهد.

با توجه به صیغه امر «اتمروا» که ظهور در وجوب دارد می‌توان برای تربیت دینی فرزندان از روش الزام استفاده کرد، در این دو آیه به صورت عام به الزام در تربیت اجازه داده شده است و به همین کیفیت آیات:

۱. «وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ». (طه: ۱۳۲)؛

۲. «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ». (لقمان: ۱۷)؛

۳. «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ». (مریم: ۵۵)

به طور خاص به استفاده از الزام در تربیت استدلال می‌کنند.

فقه که بخش عملی شریعت است، مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای شرعی مستخرج از قرآن و با تحلیل از روایات است که بر حسب مصالح و مفسدات احکام و شدت و ضعف آن‌ها، عنوان واجب و مستحب یا حرام یا مکروه به خود می‌گیرد.

واجبات و محرمات دو بخش اساسی و کلیدی احکام فقهی هستند که به دلیل متکی بودن آن‌ها به مصالح و مفسدات قطعی و تأثیر گذاری آن‌ها در زندگی مورد تأکید شارع بوده و نسبت به سهل‌انگاری و کم‌توجهی راضی نیست. از این رو پیش از آنکه فرد و متربی به حد بلوغ شرعی برسند و این احکام درباره آن‌ها حتمیت پیدا کند زمینه برای آن‌ها در احکام ایجاد شده که از طریق وظایفی که بر عهده سرپرست او گذاشته، فعلیت پیدا می‌کند. در جایی فرد را به الزام انجام و یا ترک فعلی دستور می‌دهد و در جایی فرد را مختار به انجام یا ترک فعل می‌گذارد. برخی معتقدند نباید این آموزه‌های تربیتی همراه با اکراه و اجبار باشد و اختیار و آزادی متربی حفظ شود بعضی نیز بر این باورند که به احکام، الزام ویژه باید داشت و در انجام معروف و ترک محرم، غفلت و بی‌توجهی نداشت پس لازم است به این الزام و اختیار از نظر فقهی پرداخته شود تا روشن شود منظور از این الزام و اختیار و نحوه اجرای آن توسط سرپرست یا مربی و محدوده و قلمروی انجام این الزام و اختیار در تربیت چگونه است تا با بیان این الزام و اختیار حکمت و مصلحت نهفته در قوانین و دستورات الهی احساس شود و راه روشنی در اختیار انسان و پیروان راه کمال الهی قرار بگیرد.

ضرورت انجام این تحقیق از این جهت است که اسلام جامع‌ترین و کامل‌ترین برنامه را برای هدایت بشر ارائه داده است و سبک زندگی صحیح را برای انسان فراهم نموده است هر چند مخالفان، دین اسلام را از هرگونه امور اقتصادی و سیاسی دور می‌دانند و فقط به ارتباط





انسان با خدا یا ارتباط انسان با خودش محدود می‌کنند اما نمی‌توانند این را انکار کنند که اسلام دین اخلاق و انسان‌سازی است و نه تنها به ارتباط انسان با خالق و خودش بلکه به ارتباط او با دیگر انسان‌ها و حتی طبیعت پرداخته و در همه عرصه‌های فردی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی صاحب نظر است.

برخی معتقدند که ورود دین در تربیت، در مقابل آزادی و برابری و حقوق بشر قرار می‌گیرد؛ مبحثی که این روزها مورد توجه جامعه اسلامی است و ازهر سو جوامع اسلامی را مورد هجومه تفکرات عوام فریبانه سکولار و لیبرال قرار داده و به بهانه آزادی و برابری و جدایی دین از جریان زندگی جو جوامع اسلامی را ملتهب کرده‌اند و در پی از بین بردن حکومت اسلامی و نهاد خانواده و به ذلت کشیدن انسان است. این در حالی است که دین با توجه به نیازهای جامعه و اهدافی که برای زندگی هر انسان مشخص کرده با اجرای قوانین اسلامی و ملزم کردن افراد در برخی موارد و ایجاد مرزبندی و حدود الهی از تعالیم اسلامی برای رسیدن به کمالات و دوری از انحطاط و کج‌روی در جامعه اسلامی و یا در برخی موارد، مختار قرار دادن او برای انجام یا ترک تکالیف است؛ با سرعت تحول و پیچیدگی‌های زندگی در فضای حقیقی و مجازی عصر جدید لازم است به این الزام و اختیار از نظر فقهی پرداخته شود تا روشن شود منظور از این الزام و اختیار و نحوه اجرای آن توسط سرپرست یا مربی و محدوده و قلمروی انجام این الزام و اختیار در تربیت چگونه است تا با بیان این الزام و اختیار حکمت و مصلحت نهفته در قوانین و دستورات الهی احساس شود و راه روشنی در اختیار انسان و پیروان راه کمال الهی قرار بگیرد.

به رغم نقش تعیین‌کننده فقه در زندگی فرد مسلمان و جایگاه ویژه‌ای که در نظام حکومتی ما دارد و نیز به رغم نقش عظیم فرایند تربیت در زندگی انسان مسلمان، هنوز توجه لازم به امر پژوهش در زمینه تعامل این دو انجام نگرفته و خلأ پژوهش‌هایی از این دست کاملاً محسوس است.

در چندین اثر الزام و اجبار در تربیت نه به عنوان موضوع اصلی بلکه در متن آثار از جنبه‌های مختلف مورد مطالعه قرار گرفته که در اغلب این تحقیقات از روش فقهی و بررسی استدلال‌ها بهره گرفته نشده است و یا فقط از جنبه امر به معروف و نهی از منکر از طریق الزام به مکلف و یا محدود کردن این الزام و اختیار در محدوده سنی قبل بلوغ به آن پرداخته در موارد محدود که با این روش مسئله الزام در تربیت دینی بررسی شده، تنها به برخی از جنبه‌های مسئله از جمله جنبه‌های روانشناسی آن توجه شده و از نظر فقهی مسئله مورد بررسی قرار نگرفته این نوشتار با بررسی ادله جواز الزام و ادله اختیار و پرداختن به محدوده و قلمروی آن‌ها از جانب مربی و متربی به تربیت اسلامی از منظر فقه پرداخته است که با تحقیق و جست‌جو و ارائه این نوشته ان شاء الله راه روشنی در مقابل مخاطبین این نوشته قرار بگیرد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱.۱. الزام

«الزام» در زبان فارسی به معنای اجبار، کسی را به کاری مجبور کردن (انوری، ۱۳۸۶: ۵۵۳)، لازم گردانیدن بر خود یا دیگری (عمید، ۱۳۸۸: ۱۳۷)، لازم کردن، واجب و لازم گردانیدن، واجب کردن و مجبور کردن است و قید الزاما به معنای بالاجبار، ناچار و قهرا می‌باشد. (دهخدا، ۱۳۳۸: ۸-۷)

واژه الزام در زبان عربی به معنای مصاحبت همیشگی چیزی با چیز دیگر، دوام و ثبوت استعمال شده است. در برخی کتاب‌های لغت، «لِزَمَ» دال بر مصاحبت همیشگی چیزی با چیز دیگر دانسته شده (احمد فارسی، ۱۴۰۴: ۵ / ۲۴۵) و در برخی کتابها دیگر، «لِزَمَ الشَّيْءُ»، به معنای «تَبَّتْ وَ دَامَ» آمده است. (فیومی، بی تا: ۲ / ۵۲۲)



با توجه به معانی واژه «لزم» در صورتی که «لِزِمَ» به باب افعال برود و مثلاً گفته شود: شخص دیگری را به انجام کاری الزام کرد، می‌توان به معانی زیر باشد:

۱. انجام آن عمل را بر عهده او ثابت کرد؛

۲. انجام آن عمل را به طور دائم خواستار شد.

در معنای اصطلاحی، این واژه کاربردهای مختلف مثلاً در فقه، حقوق، سیاست، تربیت و... فقط در یک مورد، و آن هم در قاعده الزام اصطلاح خاصی دارد -من القواعد المشهور فی فقه الامامیه، قاعده الزام المخالفین بما ألزموا به أنفسهم (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۷۹) و در سایر موارد در معنای لغوی خود استعمال شده است. واژه الزام در این تحقیق هم دارای اصطلاح خاصی است و نیز در یکی از معنای لغوی آن یعنی «وادار کردن» به کار رفته است. معنای اصطلاحی الزام که در بحث مراتب الزام و اجبار معلوم می‌شود نسبت به معنای لغوی آن خاص است.

۱.۲.۲. اکراه

«اکراه» در زبان فارسی به معنای کسی را به کار خلاف میل واداشتن، کسی را به زور و ستم به کاری واداشتن و اجبارکردن آمده است. (دهخدا، ۱۳۳۸: ۷-۸) این واژه در کتب لغت عربی نیز به معنای وادار کردن شخص به کاری که آن را دوست ندارد آمده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۰۷)

۱.۳. اختیار

«اختیار» در زبان فارسی به معنای گزیدن، برگزیدن، پسندیدن، در کاری یا امری آزادی و تسلط داشتن آمده است این واژه در زبان عربی از مصدر باب افتعال، از ماده «خیر» است. معجم مقایسه اللغه، درباره ریشه این واژه می‌گوید:

«حاء و یاء و راء»، ریشه‌اش گرایش و میل است، سپس بقیه مشتقات به این ریشه بازگردانده می‌شود. از این رو، خیر، مقابل شر است، زیرا هر کس به سوی آن تمایل دارد و به سوی کسی که دارای آن است رو می‌کند. خیر، به معنی انتخاب است، و خیر به معنای گرم، به کار رفته است. استخاره، آن است که بهترین دو شیء را بطلبی، همه این مشتقات از استخاره است و آن به معنی، استعطف (به سوی خود کشیدن) می‌باشد. (ابن فارس، ۱۳۹۵: ۲۳۲)

در برخی کتب دیگر آمده خیر، چیزی است که همه به آن تمایل داشته باشند، مانند خرد، عدل، فضل و شیء سودمند؛ و ضد آن، شر است... و اختیار، طلب شیء برتر و انجام آن است، و گاهی به چیزی گفته می‌شود که انسان آن را خیر بیانگارد، گرچه خیر نباشد.

در عرف متکلمان، مختار، به هر کاری گفته می‌شود که انسان آن را بدون اکراه انجام دهد. پس مقصود ایشان از این که «هو مختار فی کذا»، غیر از گفته «فلان له اختیار» است، زیرا اختیار، برگرفتن چیزی است که آن را بهتر بداند، کلمه مختار، گاهی برای فاعل و گاهی برای مفعول به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱/۲)

(۳۰۰)

در اصطلاح، اختیار در برابر جبر، به معنی انتخاب و گزینش با اراده آزاد انسانی است. بنا به نوشته رساله جبر و اختیار، در اصطلاح متکلمان، به کسی مختار می‌گویند که اگر بخواهد، فعلی را انجام می‌دهد، و اگر نخواهد، انجام نمی‌دهد. (نصیرالدین طوسی، ۶۵۳: ۱۶)

«الحدود والحقائق»، این واژه را چنین معنی می‌کند: انجام گرفتن رفتار ارادی انسان، به این شرط که به اجبار و اکراه صورت نگیرد. (سید مرتضی، ۴۳۶: ۱۵۱)

در کتاب «الحدود» آمده است: «اختیار، آن است که عالم، کاری را که اراده می‌کند، به آزادی، و نه به اجبار و اکراه، انجام دهد». (قطب الدین نیشابوری، ۱۴۱۴: ۹۷)



۱.۴. تربیت

واژه «تربیت» از ریشه «ربو» و از باب تفعیل است، چرا که کلمه ناقص، هنگامی که به باب تفعیل برده می‌شود، مصدر آن‌ها برون تفعله می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۹: ۱۷۱)، مانند: تربیه، ترکیه، تحلیه و...

این‌گونه که از سخن اهل لغت برمی‌آید، در این ریشه به نوعی می‌توان معنای زیادت و رشد را یافت و در موارد مختلف استعمال خود نیز این معنا را دارد. عرب زبانان به تپه «رَبَوَه» می‌گویند، چرا که نسبت به سطح زمین برآمده‌تر است؛ نفس زدن را «ربو» می‌گویند چرا که هنگام نفس کشیدن سینه برآمده می‌شود، و نیز «ربا» را بدین نام نهاده‌اند از آن روی که برمال، افزوده می‌شود. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴: ۴۸۳)

در کتاب مفردات الفاظ القرآن در بیان معنای «رب» این‌گونه آورده است: «الرَّبُّ فِي الْأَصْلِ: التَّرْبِيه، وَ هُوَ إِنْشَاءُ الشَّيْءِ حَالاً فَحَالاً إِلَى حَدِّ التَّمَامِ». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۳۶)

نکته مهم در معنایی که راغب اصفهانی در کتاب خویش آورده است، تدریجی بودن تربیت است که امری قابل توجه و بسیار مهم.

صاحب کتاب «معجم مقاییس اللغه» در کتاب لغت خویش نیز قائل است که تربیت از ریشه «ر ب ی» بوده و دارای یک اصل واحد معنایی است و می‌توان معنای زیاده، نما و علو را از آن به دست آورد. به همین دلیل او قائل است عرب زبانان به مکان مرتفع «ربوه» و «الربوه» می‌گویند. (احمدبن فارس، ۱۴۰۴: ۴۸۳)

در اصطلاح، تربیت^۱ در معانی گوناگونی از جمله «نهاد یا نظام آموزش و پرورش»، «حاصل عملی معین»، «فرایند اثر گذاری و اثر پذیری» و «محتوا یا برنامه» استعمال شده است. (اعرافی، ۱۳۹۱: ۱/۱۲۳)

از میان این معانی، معنای سوم شایع تر و تا حدودی مورد اتفاق صاحب نظران تعلیم و تربیت است، تربیت به این معنا واقعیت بسیار عامی است که در همه سنین زندگی و همه اوضاع و احوال حیات انسانی به چشم می خورد. در این تحقیق نیز معنای سوم مورد نظر است.

۱. ۵. فقه

«فقه» در زبان فارسی به معنای فهمیدن چیزی را و دانستن، دریافتن، زیرکی، دریافتن و دانستن، عالم بودن به چیزی، دانش و علم به احکام شرعی است. (دهخدا، ۱۳۳۸: ۱۷۱۹۳) واژه «فقه» در زبان عربی به معنای رسیدن به علم غایت از طریق علم شاهد و اخص از علم است. علم به احکام شریعت. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۲۱)

در کتاب اصطلاح شناسی فقه امامیه واژه «فقه» در معنای اصطلاحی به معنای علم به احکام شرعی فرعی از روی دلیل های تفصیلی آن، علم فقه از اشرف علوم و افضل آن هاست. (مسجد سرایی، ۱۳۹۳: ۴۵۷)

^۱ education که به معنای آموزش و پرورش است.



۲. ادله الزام

۲. ۱. آیه وقایه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ». (تحریم: ۶)

ای کسانی که ایمان آوردید، خود را با خانواده خویش از آتش دوزخ نگاه دارید؛ چنان آتشی که مردم و سنگ، آتش افروز اوست و بر آن دوزخ فرشتگانی بسیار درشت‌خو و دل‌سخت مأمورند که هرگز نافرمانی خدا را نخواهند کرد و آنچه به آن‌ها حکم شود انجام دهند.

۲. ۱. ۱. صیغه امر در آیه وقایه

ریشه «وقی» در چند جای قرآن آمده است. اهل لغت گفته اند: «وقایه به معنای حفظ چیزی است از آنچه آن را اذیت می‌کند و به آن زیان می‌رساند». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۸۱)

«قوا» فعل امر از ریشه «وقی» به مصدر «وقایه» است؛ یعنی حفظ کن، نگاه‌دار. براساس مطالب گفته شده در کتب اصول در مورد صیغه امر، آیه «وقایه» را مورد تدقیق قرار می‌دهیم، «قوا» فعل امر حاضر (مخاطب) است و چنان که گذشت ماده «وقی» به معنای حفظ کردن از آزار و اذیت است. مشهور اصولین صیغه امر را ظاهر در وجوب می‌دانند، چه از استعمال بدون قرینه بر خلاف (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۷۰) و یا از استعمال صیغه به ضمیمه حکم عقل. (نائینی، ۱۴۱۷: ۱/۱۳۷)

مخاطب «قوا» مومنون هستند که بر اساس دلالت صیغه امر بر وجوب، لازم است خود و اهل خود را از آزار و اذیتی که در ادامه آیه ذکر شده «نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ» حفظ کنند.

بنابراین یکی از واجبات الهی، حفظ خود و اهل خویش از عذاب جهنم است و هر مومنی باید بر انجام این واجب الهی اقدام نماید.

مفهوم این آیه این است که هر فردی چنان که نسبت به سعادت دنیوی و خوشبختی نزدیکان خود حساس است، به مراتب باید نسبت به سعادت اخروی آنان حساس تر باشد؛ مطلبی که در جامعه کم‌رنگ‌تر شده است و افراد، دین‌داری را جزء امور شخصی خود می‌بینند و به نزدیکان خود تذکرات و توصیه‌های لازم را ارائه نمی‌کنند.

از این آیه به دست می‌آید که دلیل آیه اخص از ادله امر به معروف و نهی از منکر است. ادله امر به معروف و نهی از منکر نسبت به همه افراد جامعه اطلاق دارد؛ چه اهل فرد باشند و چه نباشند. بنابراین اگر امر به حفظ اهل، معنایش این باشد که در صورتی که یکی از اهل انسان معروفی را ترک کرد یا مرتکب منکری شد، انسان او را امر به معروف و نهی از منکر نماید، آن‌گاه تخصیص اهل توسط آیه لغو است، چرا که هر شخصی نسبت به هر فرد دیگری چنین وظیفه‌ای دارد. بنابراین آیه فراتر از امر به معروف و نهی از منکر است و به هر شخصی امر می‌کند که اهل خود را از آتش ننگه دارد؛ آن هم نه پس از ترک معروف و ارتکاب منکر و این معنایش پیشگیری از گناه، یعنی همان تربیت است، چه اینکه تربیت روش ایجاب ملکات اخلاقی در هر فردی است که می‌تواند او را ملتزم به معروف و پرهیز از منکر ننگه دارد.

در مورد مصداق «أهلیکم» در آیه این احتمال وجود دارد که اینجا قطعاً بحث فرزند نیست قطعاً فرزند، خواهر، برادر، پدر و مادر را می‌گیرد گرچه مصداق بارزش همین فرزندان است ولی این نکته قابل توجه است که «أهلیکم» شمول بیشتری دارد و اقربانی را که نسبی و سببی هستند، هم در برمی‌گیرد، ولی این اندازه از شمول مسلم است. در این آیه «أهلیکم» شامل بالغ و غیر بالغ نیز می‌شود. این وقایه تربیتی و صیانت شامل دوره قبل از بلوغ هم می‌شود. ممکن است این عبارت (قوا... أهلیکم ناراً) قرینه بر صیانت از موجبات جهنم و آتش فقط شامل بالغین باشد که اقدام او اگر گناه انجام دهد مستوجب جهنم و قبل از بلوغ چون مکلف





نیست مستوجب جهنم نیست، این آیه شامل آن نمی‌شود درحالی‌که مفهوم لغوی «أهل» فقط بالغ را نمی‌گیرد، غیر بالغ هم انسان است مثل مفهوم فرزند که غیر بالغ را هم دربر می‌گیرد، پس وقاه عن النار مختص به جایی نیست که اگر بالفعل انجام دهد او را عقاب می‌گیرد، بلکه اقداماتی که صیانت از آتش را در بعد هم مترتب می‌شود هم شامل صدق وقایه می‌شود و از باب امر به معروف و نهی از منکر خارج است و از لحاظ فقهی یک مأموریت ویژه تربیتی غیر از امر به معروف و نهی از منکر در محدوده اعضای خانواده وجود دارد که یک مراقبت معنوی و اخلاقی نسبت به واجبات و محرمات داشته باشند زیرا امر به معروف و نهی از منکر فرد غیر بالغ واجب نیست، بلکه مستحب است.

۲.۲. آیه ائتمار

«أَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أَوْلَاتٍ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأُتْمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُم فَسَتْرَضِعْ لَهُ الْآخَرَىٰ». (طلاق: ۶)

(زنانی که طلاق رجعی دهید تا در عده‌اند) آن‌ها را در همان منزل خویش که میسر شماست بنشانید و به ایشان (در نفقه و سکنی) آزار و زیان نرسانید تا آنان را در مضیقه و رنج در افکنید (که به ناچار از حق خود بگذرند) و به زنان مطلقه اگر حامله باشند تا وقت وضع حمل نفقه دهید، آن‌گاه اگر فرزند شما را شیر دهند اجرتشان را بپردازید و (در کار فرزند) میان خود به نیکی مشورت و سازش کنید و اگر با هم سختگیری کنید (مادر صرف نظر کند تا) زن دیگری او را شیر دهد.

۲.۲.۱. صیغه امر در آیه ائتمار

«أُتْمِرُوا» در اینجا به معنی مشورت میان زوجینی که طلاق داده‌اند می‌باشد. چون بحث فرزند مطرح است، متعلق این مشورت که می‌گوید باید بین خودتان مشورت کنید یا درامر



نیک، متعلق این ائتمار و هم‌فکری و هم‌کاری همان امور فرزند است؛ یعنی وجوب ائتمار و مشورت در امور فرزند می‌رساند.

متعلق وجوب مشورت دو احتمال است؛ یعنی اینکه متعلقش امور مربوط به فرزند است حال این متعلق فقط شامل رضاع و شیر دادن می‌شود یا مطلق امور فرزند را شامل می‌شود:

۱. سیاق آیه مربوط به بحث شیر دادن و رضاع است که برای اینکه فرزند از شیر مادر و رضاع محروم نشود مشورت و هم‌فکری شود به اینکه مزد زیادی از مرد طلب نکند و مرد هم از دادن مزد دریغ نرزد این قدر متیقن آیه است برای اینکه فرزند از شیر مادر که در حوزه تربیت جسمانی هست محروم نماند.

۲. مطلق امور فرزند که درست است آیه در مورد رضاع و شیر دادن فرزند امر می‌کند، ولی این مورد مخصص نیست و آیه «وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ» را می‌توانیم بگوئیم اطلاق دارد؛ یعنی در امور فرزند و در تربیت فرزند در ابعاد دیگر هم مشورت و هم‌فکری داشته باشید.

به دلیل اینکه ائتمار به معروف اطلاق دارد، در این بخش از آیه غیر از رابطه زن و شوهر، رابطه با فرزند را نیز شامل می‌شود. اگر چه مورد این بخش از آیه، رضاع است، اختصاص به رضاع ندارد و مورد نمی‌تواند مخصص باشد. بنابراین آیه اطلاق دارد و همه امور مربوط به تربیت و رشد کودک از جمله تربیت دینی وی را شامل می‌شود. پس والدین وظیفه دارند در همه امور مربوط به فرزندان با یکدیگر مشورت کنند، آیه دوره زوجیت را نیز شامل می‌شود، زیرا اولاً «رضاع» طفل بعد از طلاق زوجین «مورد» آیه است، و نه مصداق انحصاری آن؛ و همان طور که گفته شد، «مورد» نمی‌تواند مخصص باشد. بنابراین ائتمار اطلاق دارد و شامل دوره زوجیت نیز می‌شود و نیز می‌توان با «تنقیح مناط» و «الغای خصوصیت» دوره پیش از طلاق را نیز مشمول آیه دانست.

در مورد معنای ائتمار پنج احتمال مطرح است:

۱. پذیرش امر آمر؛
۲. مشارکت در امر به یکدیگر؛



۳. مشورت کردن در انجام کاری؛

۴. عزم و اهتمام داشتن؛

۵. استبداد رأی داشتن.

احتمال دارد طبق اصل اولی در عناوین شرعی، نفس مشورت به معروف اهمیت داشته و عنوان «ائتمار» به نحو موضوعیت در آیه اخذ شده باشد، ولی به نظر می‌رسد با توجه به مخاطب واقع شدن مردان و زنان مطلقه، در مورد تغذیه و شیر دادن فرزند و دستور به تعامل و تشاور در رشد جسمی او آنچه موضوعیت دارد، توافق و همکاری زوجین جهت رعایت مصالح فرزند است، اما خود مشاوره و گفتگو طریقت دارد. بنابراین عنوان ائتمار در آیه شریفه موضوعیت ندارد و دستور به تشاور صرفاً طریق به سوی رعایت مصالح فرزندان است.

مصلحت فرزندان متوقف بر تربیت دینی آنان است. تربیت فرزندان به گونه‌ای که حد نصاب و لازم ایمان را کسب کنند و به دستورات الزامی دین عمل کنند، مصداق کامل رعایت مصالح آنان بوده است و نسبت به آنان نوعی معروف است. نتیجه اینکه آیه شریفه وظیفه تربیت دینی فرزندان را به عهده والدین می‌گذارد، بنابراین در مواردی که رعایت مصالح فرزندان متوقف است بر استفاده از الزام و اجبار در تربیت دینی آنان، والدین مکلف‌اند از این روش در تربیت دینی فرزندانشان استفاده کنند.

۳.۲. آیات خاص

آیاتی که به طور خاص استفاده از روش الزام و اجبار در تربیت دینی را مجاز می‌دانند:

۱. «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (طه):

(۱۳۲)

به خانواده‌ات سفارش کن نماز بخوانند، خودت هم به آن مداومت کن، البته به نماز تو نیاز نداریم؛ ماییم که نیاز تو را برطرف می‌کنیم، عاقبت بخیری هم در مراقبت از رفتار است.

با توجه به ظهور آیه شریفه در وجوب امر کردن اهل به نماز و اینکه مرتبه خفیف و نازل الزام عبارت است از الزام قولی و انشاء بعث و زجر، آیه شریفه به وضوح بر اثبات جواز الزام و اجبار در تربیت دینی افراد خانواده دلالت دارد، با اینکه مدلول آیه و وجوب استفاده از الزام و اجبار در مرتبه نازل و خفیف آن است، ولی به دلیل اینکه این پژوهش به دنبال اثبات جواز و یا عدم جواز الزام و اجبار در تربیت دینی است، و اینکه مراد از جواز در این پژوهش جواز بالمعنی الاعم است که شامل واجب، مستحب، مباح و مکروه می‌باشد، به همین مقدار از دلالت بسنده می‌شود و این آیه به عنوان یکی از ادله جواز استفاده از روش الزام و اجبار در تربیت دینی مورد استناد قرار می‌گیرد.

۲. «یا بُنِیَّ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ». (لقمان: ۱۷)

پسرم، نماز را با آدابش بخوان و امر به معروف کن و نهی از منکر، در برابر سختی‌هایی که برایت پیش می‌آید. صبوری کن، که این نشانه اراده قوی است.

مطابق این آیه شریفه لقمان حکیم فرزند خود را به اقامه نماز، امر به معروف و نهی از منکر و صبر و تحمل در

برابر حوادث ناگوار و سختی‌ها امر کرده است.

با اثبات استحباب امر کردن فرزندان به نماز و دستور دادن به آنان در مورد امر به معروف و نهی از منکر، آیه به خوبی جواز استفاده از روش الزام و اجبار در تربیت دینی را افاده می‌کند.

به وسیله این آیه جواز الزام به معنای خاص یعنی الزام و اجبار از طریق انشاء بعث و زجر ثابت می‌شود. خود سیره و بیان سیره اولیای الهی و انبیای سلف در قرآن حاکی از مطلوبیت آن در شریعت اسلام و در صورت وجود قرینه بیش از جواز را افاده می‌کند و در این حکم مستفاد از آیه یعنی استحباب امر کردن فرزندان به نماز و امر به معروف و نهی از منکر مشترک هستند. مرتبه نازل الزام و اجبار در تربیت الزام به وسیله بعث و زجر است که این آیه ناظر به مرتبه خفیف الزام و اجبار یعنی الزام به معنای خاص است.



۳. «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ
بِالصَّلٰوةِ وَ الزَّكٰوةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا». (مریم: ۵۵-۵۴)

در این سوره از اسماعیل هم یاد کن! او مردی خوش قول و فرستاده بزرگوار خدا بود و خانواده‌اش را همیشه به نماز و صدقه سفارش می‌کرد و در نگاه صاحب اختیارش بنده ای پسندیدنی بود.

مطابق نقل آیه شریفه، حضرت اسماعیل اهل خود را به نماز و زکات امر می‌کرده است که این بیان سیره انبیاء سابق بیانگر مطلوبیت آن سیره در شریعت اسلام است که امر کردن اهل به نماز و زکات در اسلام رجحان دارد و این رجحان مقید است به مؤثر بودن آن و امر کردن هم مرتبه نازل الزام و اجبار است که استفاده از مرتبه نازل الزام و اجبار در تربیت دینی در صورت احتمال تأثیر امر مستحبی است.

این نکته ضروری است که «الزام» نه تنها در حوزه تربیت دینی، که در دیگر حوزه‌های تربیتی و به ویژه تربیت اخلاقی نیز مورد نظر برخی از اندیشمندان و صاحب‌نظران تعلیم و تربیت بوده است.

امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی، از جمله کسانی است که علی‌رغم تأکیدی که بر لزوم توجه به انتخابگری انسان و میل و اراده او در فرآیند تربیت داشت، استفاده از الزام را نیز مجاز و بلکه لازم می‌دانست:

بسا می‌شنویم که می‌گویند هر کاری را باید چنان در برابر کودکان بگذاریم که از روی میل به آن عمل کنند. این سخن، گاه بسیار درست و خوب است، ولی چیزهایی هم هستند که باید چون تکلیف روبه‌رویشان بگذاریم و این چیزی است که در همه زندگانی برایشان سودمند خواهد بود. (نقیب‌زاده، ۱۳۶۸: ۱۴۰)

۳. الزام در تربیت دینی

واژه الزام از نظر لغوی مترادف با واژه‌های اکراه و اجبار بوده و در معنای خود یعنی «وادار کردن دیگری به خلاف میلش به کاری» به کاررفته است. با توجه به معنای لغوی الزام می‌توان گفت هرجا سخن از الزام، اکراه و اجبار در تربیت دینی به میان می‌آید، مراد این است که «شخص مربی در فرآیند پرورش بُعد دینی افراد، آن‌ها را بر خلاف میلشان به انجام کاری، قبول کردن مطلبی و یا ترک عملی وادار کند».

۳.۱. انواع الزام

«وادار کردن دیگری به خلاف میل» می‌تواند انواع گوناگونی داشته باشد؛ گاهی به صورت گفتاری، فرد را وادار به انجام کاری یا ترک فعلی می‌کنیم که به آن الزام گفتاری می‌گویند. نوع دیگر الزام، شرایطی است. در این الزام شرایط به نحوی است که متربی برای اینکه از محدودیت به وجود آمده خارج شود ملزم به انجام یا ترک آنچه که مورد نظر مربی است می‌شود. مانند الزام برنامه‌ای که در مدارس وجود دارد نوعی الزام شرایطی است. نوع سوم الزام، الزام فعلی است که مربی یا شخص الزام‌کننده با توسل به زور متربی را وادار به انجام کاری می‌کند.

۳.۲. مراتب الزام

الزام در تربیت دارای مراتبی است که باید توسط شخص الزام‌کننده یا مربی رعایت شود تا نتیجه حاصل از این الزام برای متربی و جامعه سودمند باشد. این مراتب عبارت‌ند از:

۱. با قول یا اشاره، دیگری را به انجام یا ترک فعلی وادار کند؛
۲. با تهدید و تخویف کاری کنند که متربی با اکراه تن به انجام یا ترک فعلی دهد؛
۳. با توسل به زور متربی را به انجام یا ترک فعلی وادار کند.





مرتبه اول را که مرتبه نازل و خفیف است می توان الزام قولی و الزام به معنای خاص دانست که شخص مربی یا الزام کننده از طریق امر و نهی و انشاء بعث و زجر، مربی را وادار به انجام یا ترک فعلی می کند. مرتبه دوم و سوم الزام که به تربیت مرتبه متوسط و شدید الزام است را می توان الزام عملی دانست. در مرتبه دوم اراده و اختیار مربی از بین نمی رود و بدون خشونت و با رضایت برای دفع ضرر احتمالی تن به انجام یا ترک فعلی می دهد درحالی که در مرتبه سوم، اراده و اختیار کاملاً از مربی گرفته می شود و با توسل به زور او را وادار به انجام یا ترک فعل می کند.

۳.۳. معیارهای لازم در کاربرست قاعده الزام

از مجموعه گزاره های موجود در متون اسلامی می توان حدود و ثغور لازم در اعمال قاعده ی الزام را کشف و استنباط کرد که در این جا به مهم ترین آن ها اشاره می کنیم:

۳.۳.۱. رعایت طاقت و توان جسمی کودک و نوجوان:

اولین معیار در استفاده قاعده الزام، رعایت توان و طاقت جسمی نوجوان است. اگر آنچه فرد به آن ملزم می شود بیش از توان و طاقت جسمی او باشد، این الزام نامشروع و نادرست است. این معیار، گذشته از آنکه از کریمه شریفه «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶) استفاده می شود، امام صادق علیه السلام می فرماید: «أَنَا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصِّيَامِ... بِمَا أَطَاقُوا»؛ ما به میزان طاقت و توان فرزندانمان آن ها را به روزه داشتن ملزم می کنیم.

و در روایتی که از امام رضا علیه السلام نیز استفاده می شود که الزام ما به روزه داشتن کودکانمان متناسب با میزان توان و طاقت بدنی آنهاست:

سألت الرضا عليه السلام أو سئِل و انا اسمع عن الرجل يجبر ولده وهو لا يصلی
اليوم واليومين. فقال وكم اتى على الغلام؟ فقلت ثمانی سنين، فقال عليه السلام

سبحان الله يترك الصلاة؟ قلت نعم يصيبه الوجع، فقال عليه السلام على نحو مايقدر. (حرعاملی، ۱۳۹۲: ۴/ ۲۰، ح ۴۴۰۲)

از امام رضا^{علیه السلام} سؤال کردم از او سؤال می‌شد و من گوش می‌دادم درباره کسی که فرزندش را به خواندن نماز مجبور می‌کند درحالی که فرزند یک روز یا دو روز نماز نمی‌خواند. حضرت فرمود: این بچه چندساله است؟ گفتم: هشت ساله. حضرت فرمود: سبحان الله! نماز را ترک می‌کند؟! گفتم: بله؛ نماز خواندن برایش سخت می‌آید. حضرت فرمود: آن قدر که می‌تواند و قدرت دارد نماز بخواند.

شگفتی امام^{علیه السلام} از نماز نخواندن آن کودک و سؤالاتی که در ابتدا از سانل می‌پرسد، حاکی از آن است که نماز خواندن کودک و ترک نشدن این فریضه الهی، حتی برای کودکانی در این سنین، از دیدگاه حضرت اهمیت بسیار دارد؛ ازاین‌رو، به کلی از اجبار کردن نهی نمی‌کند، درحالی که سؤال کننده از همین امر پرسیده بود. امام تنها به میزان الزام اشاره می‌کند که باید متناسب با توان و طاقت کودک باشد، نه اینکه اساساً الزام او به نماز خواندن به هیچ‌وجه صحیح نباشد.

بدیهی است افراط در الزام به گونه‌ای که نوجوان را در معرض ضعف شدید بدنی قرار دهد و یا موجب اختلالات جسمی یا روانی او گردد، به هیچ‌وجه مورد رضایت شارع مقدس نیست؛ هم‌چنان که سهل‌انگاری و ترک هر گونه الزامی، به بهانه اینکه توان نوجوان بسیار اندک است و نباید تا رسیدن به سن تکلیف، ممارستی در انجام اعمال دینی داشته باشد، مورد پذیرش شارع مقدس نیست.

۳.۳.۲. رعایت نشاط و رغبت‌های روحی و روانی نوجوان:

به همان میزان که رعایت طاقت جسمی نوجوان ضرورت دارد، رعایت نشاط روحی و فراهم آوردن زمینه‌های رغبت و تمایل نوجوان به امور دینی نیز ضرورت دارد و تنها در پرتو





چنین زمینه‌ای است که الزام نوجوان مشروع می‌نماید. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «ان للقلوب شهوة و اقبالاً و ادباراً فأتوها من قبل شهوتها و اقبالها فان القلب اذا اكره عمى». (نهج البلاغه، کلمات قصار: ۱۹۳)

همانا دل‌ها را روی آوردن و پشت‌کردنی است، پس دل‌ها را آن‌گاه به کار وادارید که تمایل و روی‌آوردنی دارند؛ چون اگر دل را به اجبار به کاری واداری کور می‌گردد.

امام باقر علیه السلام نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

ان هذا الدين متين فاوغلوا فيه برفق و لا تكروها عبادة الله الى عباد الله فتكونوا كالراكب المنبت الذي لا سفراً قطع و لا ظهراً أبقي. (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ۸۷/۲)

همانا این دین استوار است، پس با ملایمت در آن وارد شوید و عبادت خداوند را بر بندگان تحمیل نکنید که در آن صورت به سوار در مانده‌ای می‌مانید که نه سفری را پیموده و نه مرکبی (با نشاط) به جا گذاشته است.

رعایت این معیار، از دو جهت لازم است؛ نخست این که اساساً دین اسلام دین یسر و آسان است (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۳۵۵/۲) و قفل ایمان رفیق و مداراست. (حر عاملی، ۱۵/ ۲۶۹: ح ۲۰۴۷۹)

دیگر این که اساساً انسان به اموری که رغبت نداشته باشد، پاسخ‌دایمی و مثبت نمی‌دهد، این امر از سیره‌ی معصومین علیهم‌السلام نیز استفاده می‌شود؛ مثلاً، در سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که پیامبر هر گاه با اصحاب خود درباره‌ی اوضاع قیامت و وضعیت انسان در آن روز واپسین سخن می‌گفت، با دیدن خستگی در رخسار آنان، سخن خود را قطع می‌کرد و از امور دنیایی با آن‌ها سخن می‌گفت تا نشاطی در ایشان پدید آید و اقبالی به سخن و گفتار او ایجاد شود (الصالحی، ۱۴۱۴: ۳۸۳/۹)، شاید بتوان سیره امام سجاد علیه السلام را که نوجوانان خود را به جمع فریضه مغرب و عشا و امی داشت و این کار را بهتر از آن می‌دانست که به خواب روند و برای نماز عشا به زحمت بیدارشان کند، در همین راستا

تبیین کرد، زیرا روشن است که بیدار کردن نوجوان، آن هم پس از فعالیت در طول روز، چه مقدار برای او سنگین می‌آید.

۳.۳.۳. توجه بیشتر به واجبات و پرهیز از الزام به مستحبات:

الزام متربی به تکالیف دینی یک تکلیف تربیتی است و می‌تواند شامل کلیه تکالیف دینی گردد، ولی باید توجه داشت که تا حد ممکن، این الزام به محدوده‌ی واجبات و پرهیز از محرّمات اختصاص یابد، زیرا بیشتر روایات و متون وارد شده در باب این قاعده از الزام به تکالیف واجب سخن می‌گویند. متأسفانه گاه این معیار رعایت نمی‌شود و آن چنان تکالیف مستحب و مباح و مکروه در دایره الزام آورده می‌شود که متربی خود را در انجام تکالیف دینی ناتوان می‌بیند و دل‌زده می‌گردد، به ویژه اگر مستحبات، واجب تلقی شوند و برای رعایت و التزام هر چه بیشتر متربی، به نوعی در تکالیف شریعت دستکاری شود، بدیهی است که چنین رویه‌ای راه به بیراهه بردن است. امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

ان الله تعالى حد لكم حدودا فلا تعتدوها وفرض عليكم فرائض فلا تضيعوها وسنّ لكم سننا فاتبعوها وحرم عليكم حرّمات فلا تهتكوها وعفا لكم عن اشياء رحمة منه من غير نسيان فلا تتكلفوها. (علامه مجلسی، ۱۴۵۷: ۲/۲۶۳)

خداوند متعال حدودی را بر شما معین کرده است، از آن‌ها فراتر نروید و تکالیفی را بر شما واجب کرده است، آن‌ها را ضایع مسازید و قوانینی قرار داده است، از آن‌ها پیروی کنید و اموری را حرام کرده است، آن‌ها را ندرید و از سر رحمت، و نه فراموشکاری، اموری را به خودتان واگذاشته است، پس خود را درباره آن‌ها به تکلیف نیندازید.

توجه به معیار یاد شده، با لحاظ این نکته که اصل و قاعده‌ی اولی، ادای واجبات و پرهیز از محرّمات است روشن‌تر می‌گردد.





امام علی علیه السلام می فرماید:

اصل الامور فی الدین ان يعتمد علی الصلوات و یجتنب الكبائر و الزم ذلك ما لا غنی عنه طرفة عین و ان حرمته هلک فان جاوزته الی الفقه و العبادة فهو حظ. (محمدی ری شهری، ۱۳۷۷: ۱۷۹۸/۴: حدیث ۶۲۰۲)

ریشه کارها در دین، تکیه کردن به نمازها و دوری نمودن از گناهان کبیره است. از این امور لحظه‌ای بی‌نیاز نیستی؛ پس، از آن‌ها غفلت مکن که محرومیت از آن‌ها مایه هلاکت است و اگر پیش‌تر رفتی و به فقه (دین فهمی) و عبادت پرداختی، کمال بخت و بهره‌مندی توست. به همین دلیل باید در مقام تربیت خود و فرزندانمان بیشتر برعمل به واجبات و پرهیز از محرمات اهتمام ورزیم و در این صورت است که رغبت لازم پدیدار می‌گردد. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که همچنان که خداوند دوست دارد که بندگانش به تکالیف او پای‌بند باشند، دوست دارد که رخصت‌هایش را نیز پاس دارند.

امام صادق علیه السلام در بیان سیره پدر بزرگوار خویش در تربیت دینی ایشان می‌گوید:

اجتهدت فی العبادة و انا شاب فقال لی ابی یا بنی دون ما اراک تصنع فان الله عز و جل اذا احب عبداً رضی عنه بالیسیر. (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ۸۷/۲)

زمانی که جوان بودم در عبادت سخت می‌کوشیدم، پدرم به من فرمود: فرزندم! کمتر از آنچه می‌بینم عبادت کن، زیرا خداوند عز و جل اگر بنده‌ای را دوست داشته باشد، به عبادت اندک او خرسند می‌گردد.

۳.۳.۴. پرهیز از درشتی و خشونت:

از دیگر معیارهای ضروری در کاربست قاعده الزام این است که این الزام نباید هیچ‌گاه چهره خشن و ناروا به خود بگیرد. درست است که تنبیه بدنی نوجوان، در مراتب آخر اجرای این قاعده، دیده شده است، ولی اگر به حدود شرعی آن توجه شود، به خوبی می‌توان دریافت

که دین به سهولت به جواز آن تن نمی‌دهد، بلکه به گونه‌ای پذیرفته شده است که کمتر یک چهره‌ی خشن از مربی تصویر می‌گردد. مقتضای بسیاری از احادیث این معیار را افاده می‌کند. در روایات می‌خوانیم که در مخاطب خود نفرت از دین ایجاد نکنید و مردم را به نرمی و ملاحظت به دین خدا دعوت کنید. (شیخ کلینی، ۱۳۶۳: ۸۶/۲)

رفتار خشن و الزام وحشیانه می‌تواند ارتباط عاطفی بین مربی و متربی و پدر و فرزند را که پیش شرط و زمینه اصلی کار تربیتی است از بین ببرد. خداوند متعال به پیامبر گرامی خویش حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ». (آل عمران: ۱۵۱)

پس به سبب رحمت خداست که تو با آن‌ها چنین نرم هستی، اگر تندخو و سخت دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند، بدیهی است آنچه می‌تواند دشواری تکلیف و سختی الزام را تا حدی کم کند و راه را برای عمل به آن هموار نماید، رعایت این گونه توصیه‌ها و معیارهاست که در متون دینی ما یافت می‌شود.

نتیجه:

الزام فرزندان به رعایت تکالیف دینی از جمله وظایف و تکالیف شرعی والدین است که در راستای تربیت دینی کودکان از سوی شریعت مقرر شده است. مستند این الزام گزاره‌های متعددی است که در متون دینی وجود دارد و صرف‌نظر از مباحث سندی، دلالت برخی از آن‌ها محل تأمل است، ولی از مجموع آن‌ها می‌توان چنین الزامی را استفاده کرد.

این الزام فقط در مورد تکالیف واجب و حرام نیست و شامل تکالیف مستحب و مکروه نیز می‌شود، اما به لحاظ اهمیت رعایت این الزام در مورد انجام واجبات و ترک محرمات بیشتر قابل توجه است؛ همچنین به دلایل گوناگون، به شبه الزام بیشتر می‌ماند. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد معیارها و اصولی است که ناظر الزام یاد شده است و برخی از آن‌ها در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است. در هر حال، هم نسبت به مفاد این الزام، هم نسبت به



ادله آن و هم نسبت به گستره و شمول و نیز معیارها و اصول آن جای بحث و بررسی عمیق تری وجود دارد.

منابع:

قرآن کریم

۱. انوری، حسن (۱۳۸۶)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: انتشارات سخن.
۲. بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹)، القواعد الفقهية، قم: نشر الهادی.
۳. عمید، حسن (۱۳۸۸)، فرهنگ عمید، تهران: نشر فرهنگ اندیشمندان.
۴. فیومی، احمد بن محمد مقرئ (بی تا)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: منشورات دار الرضی.
۵. دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۸)، لغت نامه دهخدا، تهران: چاپ سیروس.
۶. ابوالحسین، احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۰۴)، معجم مقائیس اللغة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، دمشق/ بیروت: دارالعلم/ الدار الشامیة.
۸. اعرافی، علیرضا (۱۳۹۱)، فقه تربیتی، تحقیق و نگارش سید نقی موسوی، قم: انتشارات مؤسسه فرهنگی اشراق و عرفان.
۹. نقیب زاده، میرعبدالحسین (۱۳۷۱)، نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، تهران: طهوری.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا)، وسائل الشیعة، تصحیح: شیخ عبدالرحیم الرّیانی شیرازی؛ بیروت: الحیة التراث العربی.

١١. كليني، محمد بن يعقوب (١٣٦٣)، كافي، تهران: دار الكتب الاسلاميه.

١٢. طباطبائي، سيد محمد حسين (١٤١٧)، الميزان في تفسير القرآن، ج ٥، قم: دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه.

١٣. علامه حلي (١٤١٤)، تذكرة الفقهاء، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث.

١٤. الصالحى، الشامى، محمد بن يوسف (١٤١٤)، سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد، بيروت: دار الكتب العلميه.

١٥. مجلسى، محمد باقر (١٤٤٧)، بحار الانوار، بيروت: مؤسسة الوفاء.

١٦. محمدى رى شهرى، محمد (١٣٧٧)، ميزان الحكمة، ترجمه حميد رضا شيخى، قم: دار الحديث.



